

فصلنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)
علمی - پژوهشی
سال سوم - شماره چهارم - زمستان ۸۹ - شماره پیاپی ۱۰

بررسی اشعار طاهره صفارزاده از دیدگاه فکری

(ص ۶۷ - ۴۵)

متوجه‌اگری^۱ (نویسنده مسئول). احمد خلیلی^۲

تاریخ دریافت مقاله: ۸۸/۱۱/۱۱

تاریخ پذیرش قطعی: ۸۹/۱۱/۶

چکیده:

با پیگیری مسیر شعر نو فارسی از فروغ به این سو، با طاهره صفارزاده مواجه می‌شویم که اگرچه نخستین اثرش را در آغاز دهه چهل منتشر کرد، اما عمدتاً در دهه پنجاه به شکوفایی رسید. صفارزاده با انتشار مجموعه شعرهایی نظیر «طنین در دلتا-۱۳۴۹»، «سد و بازوان-۱۳۵۰» و «سفر پنجم-۱۳۵۶» خلاقیت‌های ویژه‌ای از خود بروز داد و در کانون توجه قرار گرفت. در این مقاله تأکید اصلی را بر روی اندیشه قرار دادیم، از اینرو که عنصر غالب در شعر صفارزاده، عنصر اندیشه است. شاید توجه به این عنصر و تأکید بر آن و توجه به چگونگی قوام یافتن و هضم شدن آن در شعرهای او، بتواند لزوم توجه به گسترش اندیشه در کنار سایر عناصری که وجودشان در شعر لازمست را یادآور شود. در ادامه ضمن تقسیم‌بندی اندیشه‌های شاعر به دو دسته سیاسی و اجتماعی، هر کدام را بطور جداگانه مورد تحلیل و بررسی قرار می‌دهیم.

پژوهش حاضر به روش کتابخانه‌ای و به شیوه تحلیل محتوی انجام گرفته است. نتیجه بیانگر اینست که او شاعر است اندیشه‌گرا و اندیشه‌های سیاسی و اجتماعی در اشعار او نمود زیادی دارد.

کلمات کلیدی:

شعر، اندیشه، اندیشه‌های سیاسی، اندیشه‌ای اجتماعی.

۱- استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران

۲- دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه مازندران ahmad_khalili@yahoo.com

مقدمه:

طاهره صفارزاده، شاعر، نویسنده، محقق و مترجم متعهد در سال ۱۳۱۵ در سیرجان در خانواده‌ای متوسط با پیشینه‌ای از مردان و زنانی با نگرش و رفتاری عرفانی و روحیه‌ای ستم‌سبز بدنیا آمد. پس از اتمام تحصیلات دانشگاهی به خارج از ایران رفت و ضمن تحصیل در حوزه‌های نقد ادبی و نقد عملی موفق به کسب درجه (mfa) شد. پس از بازگشت به ایران همزمان با شاعری بتدریس در دانشگاه و ترجمه آثار مختلف مشغول شد. در سال ۲۰۰۶ از سوی (سازمان نویسندگان آفریقا و آسیا) بعنوان شاعر مبارز و زن نخبه و دانشمند مسلمان برگزیده شد. او سرانجام در چهارم آبان ۱۳۸۷ در بیمارستان ایرانمهر دیده از جهان فرو بست. در حوزه تالیف و ترجمه علاوه بر مقالات و مصاحبه‌های علمی، ادبی، دینی و اجتماعی، از صفارزاده یک مجموعه داستان، دوازده مجموعه شعر، چهارگزیده اشعار و دوازده اثر ترجمه یا درباره نقد ترجمه منتشر شده است.

او یکی از شاعران نواندیش شعر معاصرست، که متأسفانه درباره شعرش کمتر بحث و بررسی شده است و درصد بسیار کمی از نقدها و صحبت‌های شاعران و ناقدان را به خود اختصاص داده است. اگر بیراه نباشد میتوان با قاطعیت نظر داد که بجز چند مصاحبه با شاعر و چند تحلیل و حاشیه بر شعرهای این شاعر، هیچ نوشته راهگشای دیگری در این باره در پرونده نقد معاصر موجود نیست.

در معدود نقدهایی که در مورد اشعار صفارزاده نوشته شده، عنصر غالب در شعر او را اندیشه معرفی کرده‌اند. سؤال اصلی پژوهش حاضر اینست که چرا او با عنوان شاعری اندیشمند و اندیشه‌گرا معرفی شده است و اینکه اندیشه‌های اصلی در اشعار او چیست؟ در این مقاله با بررسی دوازده دفتر شعری صفارزاده اندیشه‌های اصلی شاعر مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است.

عنصر «اندیشه» در شعر

پیش از آنکه ما بحث اندیشه را در شعر صفارزاده آغاز کنیم باید به یک سوال مهم پاسخ دهیم. اساساً چه رابطه‌ای بین شعر و اندیشه وجود دارد؟ بوریس پاسترناک گفته است: «فوق‌العاده‌ترین کشفها زمانی اتفاق می‌افتد که وجود هنرمند لبریز از چیزی گفتن

است. (شفیعی کدکنی، ۱۳۳۸: ص ۴) این سخن به این معناست که شاعر باید چیزی برای گفتن داشته باشد تا بتواند با فرم و تکنیکی زیبا، اندیشه‌های خود را بیان کند. بنابراین جوهر اصلی شعر همان اندیشه‌ایست که راهی برای بیرون رفتن از ذهن آدمی جستجو میکند. صفارزاده در مورد لزوم بازتاب اندیشه در شعر میگوید:

«به عقیده من شاعر با برخورداری از نفوذ کلام و وظیفه اش روشنگریست که مایه اصلی آن در ذات اندیشه و اندیشیدن است... شاعر باید در جامعه خود سدی در برابر انحراف از انصاف و تهاجم سلطه جهل و ستمگری باشد و با منطق اندیشه با آنها مقابله کند.» (رفیعی، ۱۳۸۶: ص ۲۸۲)

در تعاریفی که از شعر بیان شده، اندیشه را یکی از عناصر اصلی آن به حساب می‌آورند. اسماعیل خویی شعر را اینگونه تعریف میکند: «شعر گره خوردگی عاطفی اندیشه و خیال است در زبانی فشرده و آهنگین. (که البته این تعریفیست که نخستین بار استاد شفیی کدکنی از شعر بیان داشته) شعر سه عنصر اصلی دارد: اندیشه، خیال و زبان.» (خویی، ۱۳۵۶: ص ۹۹) م. آزاد نیز شعر را اینگونه تعریف میکند: «شعر بیان عاطفی از مسائل فکری، اجتماعی، فلسفی و یا فردی است.» (مشرف آزاد تهرانی، ۱۳۳۶: ص ۱۲)

با توجه به تعاریف بالا ملاحظه میشود که در شعر، جانبداری از «شعر اندیشه» یا حضور اندیشه در شعر، امری جدیست. این نظر دقیقاً در نقطه مقابل نظر طرفداران شعر ناب است. از نظر پیروان شعر ناب، نثر قلمرو اندیشه است و عالم شعر جای تفکر و اندیشه نیست، از اینرو هر نوع فکر و اندیشه‌ای به شعریت شعر لطمه میزند. با این طرز فکرسنت که این شاعران نظریه هنر برای هنر را تأیید میکنند.

اما از آنجاییکه صفارزاده به هنر تجریدی یعنی هنر برای هنر، اعتقادی ندارد، طبیعتاً چنین برداشتی از شعر ندارد. از دید صفارزاده شعری اصیلست که در آن اندیشه مقدم بر لفظ و آهنگ باشد:

«در شعر اصیل / سایه هایند / لفظها / اندیشه ها را / نه اندیشه ها / لفظها را» (رهگذر مهتاب، ص ۸)

بی شک باورهای تعبیه شده در وجود هنرمند، اندیشه او را شکل میدهد و اندیشه و تفکر شاعر نتیجه یافته‌ها، تجربه‌ها و محکهای عقیدتی اوست که سبب آفرینشهای هنری میشود.

شاعر سخن میگوید، از آنرو که میخواهد محتوای اندیشه‌اش را به گوش دیگری ابلاغ کند و با وی ارتباط برقرار کند و انسان را به تعمق و تفکر وادار کند. یکی از مسائل عمده و اساسی که در شعر و بطور کلی در ادبیات مورد نظرست و شاعر یا نویسنده ملزم به رعایت کردن آنست، وادار کردن انسان به تعمق و تفکر در باب جهان و انسانست. اگر این خصوصیت از آثار ادبی جدا شود، دیگر چیز با ارزشی برای آن باقی نمیماند و فقط پوسته‌ای است که مغز از آن جدا شده است و نوع دیگری از هنر برای هنر میشود که هیچ هدف والایی ندارد جز ارضای میل خودپرستی نویسنده یا شاعر. «نویسنده ملتزم میدانند که سخن همانا عمل است، میدانند که آشکار کردن، تغییر دادن است و نمیتوان آشکار کرد مگر آنکه تصمیم بر تغییر دادن گرفت.» (سارتر، ۱۳۵۶: ص ۴۶)

شاعری که دارای اندیشه‌های بلندی باشد، میدانند هدف از نوشتن او چیست. بعبارت دیگر، مینویسد، چون چیزی برای گفتن دارد بعکس بسیاری از شاعران دیگر که فقط میخواهند چیزی بنویسند، بی آنکه چیزی برای گفتن داشته باشند، ژیرودو، نویسنده و محقق فرانسوی در این زمینه گفت: «تنها مسئله یافتن سبک است، اندیشه از پس می‌آید» (همان، ص ۴۶). اما همچنانکه سارتر گفت، این فکری کاملاً اشتباه است، همانگونه که او کرد و اندیشه نیامد. طاهره صفارزاده شاعریست توانا و آگاه در داشتن اندیشه و جهانبینی در شعر، و البته این بخشی است از ارزشهای کار او. او در بسیاری از اشعار خود جوهر ناب شعری و اندیشه را بدون فداکردن یکی برای دیگری تلفیق کرده است. اما در بعضی از اشعار خود به دلیل تکیه و اصرار فراوانی که براندیشگی هنر شعر میکند، گاهی چشم را بر ارزشهای دیگر شعر میندود. تا جائیکه بدلیل عدم توازن اندیشه با جوهر شعری، شعر او به نثر نزدیک میشود. صفارزاده گاهی اندیشه‌های مختلف خود را در یک شعر می‌آورد؛ یعنی یک شعر با درونمایه‌های متعدد که پشت سر هم می‌آیند و شکل ذهنی شعر را دچار پیچیدگی میکنند، که این برخاسته از نظریه «طنین» او در شعرست، اما این تصاویر مختلف باعث مبهم شدن شعر میشود.

«چنانکه میدانیم هر شعر یک تجربه است و باید تمام عناصر آن بگونه‌ای مبهم در خدمت تصاویر آن تجربه درآیند. اگر هر پاره‌ای از شعر مربوط به عالمی باشد، ممکنست در درون شعر تناقضی بوجود آید و یک قسمت، قسمت دیگر را نفی کند و در نتیجه شعر بی تاثیر

بماند یا ممکنست بعضی اجزا با یکدیگر تزاخم کنند. اینچنین شعری از کمال هنری

برخوردار نخواهد بود.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۳: ص ۹۸)

اگر بپذیریم شعر متعهد در دوران معاصر یک جریان ادبی برجسته بوده است، میتوان گفت شعر صفارزاده قابل تأمل است. هر چند جنبه‌های زیباشناسی در این نوع شعر از اهمیت خاص برخوردارست اما هدف شاعر در این نوع شعر، پیام شعرست و زبان و ابعاد زیبایی‌شناسی، صرفاً جنبه‌ای ابزاری داشته و از حیث اهمیت در مرتبه دوم قرار دارند. اما همچنانکه بیان شد، تعهد شعر نباید لطمه‌ای به زیبایی شعر بزند. زیرا «حتی وقتی شعر و هنر در خدمت جامعه و اخلاق بکار میرود باید در درجه اول به قول بلینسکی هنر باشد و سپس تعبیری شود از روح یا جامعه‌ی یک عصر. بدینگونه شعر حتی وقتی هم گماشته حکومت است چیزی از آزادی طبیعی خویش به همراه دارد و این دوگانگی لازمه طبیعت

اوست.» (زرین کوب، ۱۳۴۶: ص ۱۱۲)

با وجود این بیشتر اشعار صفارزاده اندیشه‌ایست که در قالب جملات عرضه میشود، درحالیکه شعر واقعی باید جملاقی باشد که اندیشه‌ای را عرضه میکند. و شاید همین موضوع یکی از مهمترین علل کم مخاطب بودن اشعار او باشد. در اینجا اندیشه‌های شاعر را در دو دسته، سیاسی و اجتماعی مورد تحلیل و بررسی قرار میدهم:

۱- اندیشه‌های سیاسی

توجه به شعر سیاسی از آغاز پیدایش شعر فارسی وجود داشت. در ایران از قرن سوم هجری و به کتابت درآمدن زبان دری در قرن چهارم تا امروز، انواع شعر سیاسی از مدح و ذم و سرزنش و پند داشته‌ایم. گروهی بسیار چون: عنصری، فرخی، امیر معزی و ... شاعران درباری و مداحان قدرتند. در برابر این گروه، شاعرانی چون سیف فرغانی را نیز داریم که به ذم و نکوهش حاکمان و درباریان میپردازند.

«آنکس که اسب داشت غبارش فرو نشست
گرد سم خران شما نیز بگذرد
ای تیغتان چو نیزه برای ستم دراز
این تیزی سنان شما نیز بگذرد»

(فرغانی، ۱۳۷۴: ص ۱۳۴)

در هیچیک از کتابها در حوزه انواع ادبی مدخلی به نام «شعر سیاسی» دیده نمیشود. شاید علت اینست که «همهٔ انواع شعر میتواند در تقسیم بندی ریزتر، سیاسی هم باشد» (موحده، ۱۳۷۵: ص ۱۱) بدین ترتیب شعر سیاسی تعریف محدود دقیقی نمیتواند داشته باشد. اما شعر سیاسی ایران بمعنای دقیق در دوران مشروطیت شکل گرفت، با شاعرانی چون محمد تقی بهار، میرزادهٔ عشقی و فرخی یزدی.

مضمون سیاست در شعرهای طاهره صفارزاده بطرز بارزی وجود دارد. او یکی از اولین شاعران ایرانیست که مضامین ضد امپریالیستی را در شعرهایش بطور مستقیم و شجاعانه مطرح کرده است. او در کنار نوآوریها و خلاقیتهای دیگر، افق جدیدی را در شعر فارسی در ارتباط با انتقاد سیاسی باز کرده است. طنزهای ظریف، کنایه‌های نیشدار و استعاره‌های زیبا همگی فراخوانده شده‌اند تا خدعه ظالمان را افشا کنند. آشنایی صفارزاده با چم و خمهای پنهان سیاست تا حدود زیادی نتیجهٔ تحصیل و زندگی در غرب است. خصوصاً راهیابی او به محافل شاعران و نویسندگان آزاداندیش، پرده‌های بسیاری را از مقابل نگاه کاوشگر و کنجکاو صفارزاده پس میزند:

«باید اعتراف کنم تا آن زمان نسبت به شبکه‌های جاسوسی بین‌المللی و غولی به نام امپریالیزم آگاهی چندانی نداشتم. آن وقت فقط شاه را عامل همه بدبختیها میدانستم و راستش در آمریکا بود که در اثر مراوده و گفتگو با برخی روشنفکران متعهد خصوصاً شاعران و نویسندگان امریکای لاتین نقش امپریالیزم را آنطور که باید شناختم.» (رفعی، ۱۳۸۶: ص ۷۱)

از همین رو، او شعر را بعنوان سلاحی برنده بر ضد استبداد و ستم بکار برد و برای استقراء عدالت و آزادی، با رژیم حاکم به نبرد برخاست. او ستایشگر عدالت و صلح و مردمی و برابریست.

«آوارگونه میافتد بیداد / بر روی حنجرهٔ حقخواهی / بر روی استخوان صدق و صبور / در طرد این شریک / دستی باید باشد / دستی به اقتدار توکل / دستی که دور میشود از دستگیره‌ها / دستی که وصل میشود / به جاودانگی ایمان...» (دیدار صبح، ص ۷۲)

صفارزاده گاهی عملاً وارد مبارزه میشود و حاکمان سیاسی را با تیغ انتقاد خود نابود میکند، شجاعت وی در اعتراض به مسائل و مشکلات سیاسی در خور ستایش است. خصوصاً آنجا که بی پروا به دستگاه حاکم میتازد و با استفاده از واژه‌هایی عریان، چهرهٔ حقیقی آنها

را برای خوانندگان شعرش ترسیم میکند و از بوروکراتهای موجود بعنوان مردم معاویه و مأمون و یاوران یزید یاد میکند:

«در بین یاوران یزید / در بین چاکران شقاوت / در کوچه های شام / با عمروعاص هنر / قرار ملاقات داشتیم / تو با علی هستی یا با ما / البته با علی هستم روباه پیر البته با علی هستم / و کار در سالهای بعد / بدل شد به کارزار» (مردان منحنی ، ص ۱۶)

صفارزاده گاهی عوامل سیاسی و نظامی و فرهنگی نفوذ بیگانه را در شعر خود میآورد و با آن به مبارزه برمیخیزد:

«ملک از جمیع جهات آبادست / آباد از نظارت طراحان / طرح نمونه آبادان / طرح شکنجه همگانی / طرح شکنجه های نهانی / معمار خارجی / بنای داخلی...» (بیعت با بیداری، ص ۱۴۹)

او به نفوذ امپریالیسم سخت می‌تازد و دخالت‌های کشورهای بیگانه را در امور کشورهای دیگر مورد اعتراض و انتقاد قرار می‌دهد:

«مرگ طبس / نشست شورا / نشست سنا / چرا عمارت این خانه / در مظان زلزله نیست / این مردمان سست عناصر / فسیلهای سنا / شورا / در این عمارت محکم چه میکنند» (همان، ص ۲۱)

صبغه سیاسی شعر معاصر از همان آغاز دوره مشروطیت کاملاً مشخص و برجسته بود. این اندیشه‌ها بدلیل شرایط خاص سیاسی و برقراری نظام استبدادی، بصورت غیر صریح و با زبانی نمادین به تصویر کشیده میشد تا شاعران از خطرات احتمالی ناشی از صراحت و رک‌گویی و اعتراض صریح، در امان بمانند. اما صفارزاده در این زمینه بدون هیچ ملاحظه کاری و محافظه کاری، فراز و نشیبهای جامعه خود را نشان می‌دهد و با تصویرهای زیبا و روشن، فریبکاریها و عوامفریبی‌های مسئولان را نمایان میکند:

و این رهاورد اندیشه‌ای نوین است که در شعر صفارزاده متبلور میشود و نوید شعری دگرگون کننده را با خود دارد:

«دل‌مان تنگ شده است / برای خاکی که خوب میشناسیم / برای قلبی که خوب میشناسیم / نان / نان خودمان / تعارف / تعارف خودمان / هوا / هوای صبحگاهی خیابانهای تنگ دیروز خودمان / خواهرم مینویسد کارت پستالهای زیبا به مقصد نمی‌رسند / اما امنیت نامه سفارشی هم غم انگیزست» (سد و بازوان ، ص ۳۳)

با نگاهی به آثار شاعر، میتوان مشاهده کرد که او در مورد سیاست به چند اصل عمده تأکید دارد: وطن‌دوستی، استعمارستیزی، آزادیخواهی و عدالت‌طلبی. هر یک از این موضوعات را در ادامه بطور جداگانه مورد بررسی قرار میدهیم:

۱-۱- وطن پرستی

یکی از مضامین و درونمایه‌های اصلی شعر صفارزاده، وطن است. مفهوم وطن بطور گسترده و در معنای جدید، از ادبیات دوره قبل - دوره مشروطه - وارد شعر فارسی میشود. (برای مفهوم وطن در فرهنگ گذشته رک: محمد رضا شفیعی کدکنی، «تلقى قدما از وطن» الغبا، جلد ۲، ص ۱ به بعد) البته منظور ما از وطن در اینجا تا حدودی مساوی با ملی‌گرایی است. نکته مهم اینست که وطنی که صفارزاده از آن صحبت میکند به پهنای کل جهانست و در مرز جغرافیایی خاص قرار نمیگیرد، «شعرهای او ناظر به اندیشه‌ای درگیر با مناسبات جهانی است. نگاه این شاعر بهیچوجه، نگاهی بومی و مقید نیست. اندیشه او در تبادل با مناسبات سیاسی - اجتماعی جهان شکل میگیرد.» (احمدی، ۱۳۸۴: ص ۳۴)

«جغرافیای جور و ستم / اعلام کرده / فغان و ناله و افغان هم / وطن دارند / در سرزمین فغان و افغان / در افغانستان / انسان بیگانه / کشتار میشود» (روشنگران راه، ص ۴۷)

او در شعر «از معبر سکوت و شکنجه» از مردم فلسطین و در شعر «دلنگی» از سربازان مصری کشته شده در جنگ با اسرائیل میگوید: برادرانی که در صحرای سینا کشته شده و گوری برای آنها وجود ندارد. زیرا باغستانهای دره نیل در اجاره کسان دیگریست:

«برادران ما در سینا میمیرند / قبری برای آنان نیست / باغستانهای دره نیل را / اجاره داده‌اند» (سد و بازوان، ص ۳۴)

یا:

«بولدوزر حکومت بیگانه / در ژاله / در ویتنام / اجساد کشتگان را بر میداشت / بولدوزر زمان / تمام حکومتها را / بر میدارد...» (بیعت با بیداری، ص ۳۴)

ملی‌گرایی صفارزاده با بسیاری از همعصران او فرق دارد. به این ترتیب که جریان ملی‌گرایی در این دوره به سبک و سیاق غرب در ایران بوجود می‌آید و روشنفکران، آریازدگی و بازگشت به دوره قبل از ورود اسلام را هویت خود میدانند. بسیاری از شاعران آن دوره با اعتقاد سکولاری خود، ملی‌گرایی را مساوی با حذف اسلام میدانستند. اما

صفارزاده وطن را در عین اینکه سرزمین آبا و اجدادی با مرزهای جغرافیایی و سیاسی میدانند، در عین حال تقدسی برای آن قائلست که ناشی از پیوستگی آن به نوعی جهان وطنی اسلامی است. او جامعه ایرانی را قبل از ورود اسلام اینگونه توصیف میکند:

«ما ایستاده بودیم / معصوم و خواب زده / خواب آلود / در هر پگاه / روح ملول جبار / روح تکیده ترس / کنار سیمتن آز / از آستان چهل بستر برمیخاست / کسری چرا چهل بستر / کسری چرا چهل حاجب / برزیگران چرا / در یشتها عزیز / در ایوان خوار» (سفر پنجم، صص ۱۴ و ۱۵)

بخاطر همین اعتقاد، بسیاری از منتقدان او را شاعری ضد ایرانی نامیدند که فرهنگ عرب و اسلام را بر فرهنگ ایرانی ترجیح میدهد. او در این مورد میگوید:

«یک شرارتی که برخی نقدنویسان مزدور اخیراً از عهده اش برآمده‌اند، اینست که خواسته‌اند بگویند که خانم صفارزاده پیش از آنکه یک ایرانی باشد، یک مسلمان است. من در اثر جنگیدن در راه حق، برای مردم و وطنم، خدا دستم را گرفت و هدایت کرد. وقتی در شعر سفر عاشقانه می‌گوییم:

و عشق من به خاک اسیریست / که چهره یوسف دارد / و صبر ایوب
از سرزمین و مردم آن دفاع کرده‌ام. متنها اینها همه چیز را به بازی گرفته‌اند و تلقین میکنند که ما کاری به ایران نداریم و می‌خواهیم براساس اسلام اینترنت‌شنال زندگی کنیم. در صورتیکه اصلاً اینطور نیست کسی که دلش برای وطن سوخت با استعمار می‌جنگد. دل من برای همه وطنها سوخت و خدا هدایت کرد.» (صفارزاده، ۱۳۸۳: ص ۱۶)

در تصویر صفارزاده با مهاجران عربی که ایران را فتح میکنند، مواجه نمیشویم. در تصویر او مسلمانان حقیقت‌رهایی بخش اسلام را برای مردم منتظر ایران به ارمغان می‌آورند: «آنها عرب نبودند آنها عجم نبودند / آنها اهالی ملک حق بودند / آنها رها کننده / رهایی بودند» (سفر پنجم، ص ۲۶)

در ایراندوستی صفارزاده شاخصهای ایرانی پارسی همراه دیگر شاخصهای ایرانی و اسلامی می‌آیند. او به ماندانا مادر کوروش کبیر اشاره میکند، و به شعر و زبان فارسی و به قبایل بلوچی و مردم روستایی جنوب ایران که پراکندگی نژادی ایران را نشان میدهد. او راه حل

نهایی برای نجات ایران را در دنیای قرآن و قطع کردن دستان ابولهب، جنگ در برابر امپریالیسم غرب بعنوان دشمن ایران و اسلام میباید.

«ماندانا مادر چوپان بود / و مادر علتها/ شب شهادت گل‌های پارس / ای عاشقان خط و شعر و زبان پارسی / ماندانا شاهد بود که / مرد بزم و بطالت بودید / مرد جشن و جشنواره بودید.» (همان، ص ۴۹)

«ملی‌گرایی صفارزاده موضعی ضد امپریالیسم غرب دارد نه موضع ضد عرب. در این الگوی سیاسی اسلامی که جایگزین الگوی غربیست بجای مواجهه نژادی و ملی بین ایران و عرب، ضدیت با ایدئولوژی امپریالیسم و ماتریالیسم غربیست. در اشعار او عرب حضور دارد. ولی بیگانه دیده نمیشود [...] هویت او ایرانی است، با وجود این، ملیت، زبان، فرهنگ و تاریخش زمینه‌ای را ایجاد میکند که به اسلام روی آورد.» (بلوندل سعد، ۱۳۸۲: ص ۱۰۴)

۱-۲- استعمار ستیزی:

در سدهٔ اخیر، هجوم استعمارگران به منابع فرهنگی و مادی ملت‌های ضعیف در همهٔ زمینه‌ها واکنش عمیقی را برانگیخته است و بیش از همه شاعران بوده‌اند که وظیفهٔ مقابله با ستم استعمار را بر عهده داشته‌اند. البته این وظیفهٔ شاعرانی بوده که به «هنر متعهد» معتقد بودند. آلبرکامو در این مورد میگوید: «کودک خردسالی که استثمار میشود ... بردگان اردوگاهها، بردگان مستعمره‌ها و... اینها همه از کسانی که قادر به سخن گفتنند میخواهند که سخنشان را با سکوت پیوند دهد.» (سارتر و دیگران، ۱۳۵۶: ص ۶۶)

از آنجائیکه صفارزاده نیز شاعر است متعهد، مبارزه با استعمار را از مهمترین اندیشه‌های شعری خود قرار میدهد. صفارزاده خود در این باره میگوید:

«آنها (=استعمارگران) با این شرط که مردم مشغول دین خودشان باشند و استعمارگران هم کار خودشان را بکنند موافقت اما یک موقع آدمی مثل من آنها را رها نمیکند. من می‌آیم و نیروهای نفوذی آنها را از همین جامعه اسلامی بیرون میکشم.» (صفارزاده، ۱۳۸۳: ص ۱۶)

دوران حضور طاهره صفارزاده در آمریکا سبب شد شاعر بگونه‌ای دقیق و خوب، اصل اساسی استعمار نوین را به تصویر بکشد. اصلی که تحت عنوان کمک‌های باصطلاح عمران و آبادی و سایر کمک‌های مالی دولتهای استعمارگر، بر ملل مستضعف جهان سوم تحمیل

میشود که در حقیقت نه برای عمران و آبادی بلکه برای احداث جاده‌های استعمار و بمنظور استثمار و بهره برداری است و بس :

«این کشته اهل نازی آباد است / آن کشته اهل دولت آباد / حلبی آباد / و این آبادی از قماش همان آبادی است / که از دروغ واژه عمَر می‌آید / و با وساطت باب استفعال / به تخریب / به چپاول / به استعمار میرسد.» (بیعت با بیداری ، ص ۵۰)
یا در جایی دیگر میگوید:

«مرام سلطه / مریض است / و سلطه / این مرض مزمن / مرض تاریخی / ارث پلید اماره است / درمان و مرگ ندارد / و این مرض موذی / آنگونه زشت و کریه است / که مرگ هم گریزان است از او» (روشنگران راه، ص ۴۵)

او حتی «جهانی سازی» را که از مفاهیم جدیدی در قرن حاضرست که بوسیله دولتهای قدرتمند مطرح شده، مورد انتقاد قرار میدهد و آن را هدف دولتهای استعمارگر برای از بین بردن کشورهای جهان سوم میداند.

«سلطه‌گران جهانی / با لفظهای سرزده از طغیان / در وصف یکه تازی در میدان / رجز می‌پراکنند / جهانی سازی / همدستی توانگرها / در دفع و طرد حق تهیدست‌هاست» (از جلوه‌های جهانی ، ص ۱۶)

در نتیجه صفارزاده دول استعمارگر را شیاطینی میداند که با اتحاد هم، سختیها و مشکلات زیادی را برای کشورهای دیگر بوجود می‌آورد.

«و او که میدانست / که اتحاد شیاطین / جداگر نهانی ملت‌هاست / نگونگر نظام هویت‌هاست / و پشتوانه این اتحاد / بانک نفاق و تزویرست / که در تمام کوچه و پس کوچه ها / چندین هزار شعبه گشودست» (دیدار صبح ، صص ۲۷ و ۲۸)

او با اندیشه اسلامی خود با اراده ای قوی در مقابل استعمار و استثمار می‌ایستد و مردم را به ایستادگی دعوت میکند :

«ما / ایستاده‌ایم / در پای پرچم / در پای پرچم هیئات / هیئات منّ الذله / و پرچم ایستاده / زیر پرچم حق / سردار و سربلند / و ایستادگی ما / به ایستادگی پرچم / در زیر پرچم است» (روشنگران راه ، ص ۸۶)

۱-۳- عدالت طلبی

عدالت، امری عمومی، فراتاریخی و انسانیست؛ یعنی مربوط به مذهب خاص، دین خاص و دوره تاریخی خاصی نیست، بلکه همواره در میان همه ادیان و مکاتب مطرح بوده و خواهد بود. صفارزاده به عدالت به عنوان یک حق اجتماعی برای کلیه انسانها اعتقاد دارد و حتی گاهی بوجه قانونی عدالت توجه میکند و معتقدست که همه باید در برابر قانون یکسان باشند و اینکه انسانها باید از استانداردهای رفاه اجتماعی و اقتصادی برابر باشند.

«در مزرعه/دستان پینه بسته / اوراد گنگ عدالت را / پرواز میدهند» (دفتر دوم، ص ۲۲) سخن گفتن از عدل و عدالت در زمانی که کشور تحت اختناق شدید سیاسی قرار داشت، کار آسانی نبود و بقول معروف زهره شیر میخواست که شاعری دم از عدل و عدالت خواهی بزند. صفارزاده با توجه به تعهدی که احساس میکرده و ایمانی که به عدالت داشته به این مهم پرداخته و با شجاعت مثال زدنی خود به این بی‌عدالتیها اعتراض داشت:

«نبض مرا بگیر / مهمه بودن دارد / و اشتیاق عدالت / بودن از انحصار خبر بیرونست / بودن / چگونه بودن / تاریخ انفجار عدالت را / تاریخ هم به یاد ندارد» (سفر پنجم، ص ۴۴) توجه صفارزاده به عدالت طلبی تا آنجا پیش میرود که او عشق و علاقه خود را به مذهب تشیع ناشی از عدالت طلبی و ستم ستیزی این مذهب میداند: «[علاقه من به مذهب تشیع] ریشه در عشق من به عدالت و بیزاریم از ظلم و مصالحه دارد. اساس و نقطه قوت فلسفه شیعه عشق به عدالت و ستم ستیزی است.» (رفیعی، ۱۳۸۶: ص ۳۲۸)

وقتی که نگرش و بینش شاعر را در شعری که در سیزده سالگی سروده، مشاهده میکنیم:
 زمستان بار دیگر با توانگر هم آهنگ ستم بر بینوا شد
 لباس خشم بر تن دیده پرکین برای بینوا محنت فزا شد
 پی میبریم که این شیفتگی به حق و عدالت را خداوند در فطرت و سرشت شاعر آفریده است. وقتی که سیر نگرش این شاعر سیزده ساله بصراحت در «طنین در دلنا» به بلوغ سنی و هنری میرسد، آنها که باید از این نوع اندیشه احساس نگرانی داشته باشند موضوع را جدی میگیرند و بکلی رنجیده خاطر میشوند و دستور به مقابله و یا توطئه سکوت میدهند. اما همانطور که بیان شد نعمت حقدوستی و عدالت طلبی را خداوند در باطن روح شاعر آفریده:

«در سرزمین گمشدگان / ساده‌دلان / خواهان میوه‌های عدالت بودند / لبخند هر رئیس عدالتخانه / نمایش هنر غفلت است / تبعیض و رشوه و رانت / تعقیب عادلانه ندارد» (از جلوه‌های جهانی، ص ۳۷)

شاعر ریشه این بی‌عدالتیها را به سقیفه و کربلا میبرد و منشأ آن را از آن زمانها میداند که تا زمان حاضر هم، به همین صورت، ادامه داشته است:

«سقیفه / سرزمین غصبی و ناپاکی است / که کشت و کارش / زیان جاودان بشر بوده / کتمان کنندگان امر خداوند / درباره علی (ع) / سودای حق کشتی را / آنسان رایج کردند / که قرنها / میان ملل / گردش کند» (در پیشواز صلح، صص ۷۹ و ۸۰)

صفارزاده دنبال عدالتیست در داخل سیستمی که تیشه بر ریشه عدالت میزند. او هیچگاه ناامید نمیشود و همواره منتظر عدالت است:

«ما تشنگان قسط و عدالت ما مردم زمان / منتظر آن سقا هستیم / که چون قیام کند / سقای کربلا را / همراه قافله رجعت با خود می‌آورد / ما تشنگان قسط و عدالت / همواره منتظریم» (همان، صص ۸۴ و ۸۵)

یا در جایی دیگر میگوید:

«ما ناظران هیچکاره / ما شاهدان عکسهای سیاسی / منتظر فردایی هستیم / که آن همایش موعود / با مشارکت اصحاب حق / برای پرسش و پاسخ برپا شود / همایشی در انحصار معنی انصاف / دلسوزی و مروت و عدل» (از جلوه‌های جهانی، صص ۴۰ و ۴۱)

۱-۴- آزادی خواهی:

در ادب معاصر بحث آزادی و آزادیخواهی یکی از گسترده‌ترین موضوعات است. آزادی شاید بزرگترین دغدغه شاعران معاصر باشد؛ برای عملی شدن آن فراوان کوشیده‌اند و از نبود آن لب به اعتراضهای تند گشوده‌اند و بهای گزاف آن را نیز پرداخته‌اند زیرا همه ناکامیها، بدبختیها و ویرانیها را ناشی از نبود آزادی دانسته‌اند. «کلمه آزادی در فرهنگ سنتی گذشته دو معنی عمده داشت: در مفهوم فلسفی و کلامی آن مرادف بود با حریت یا اختیار، که مفهوم نقیض جبر را به یاد می‌آورد و در معنای فردی و عرفی آن در برابر بند و زندان قرار میگرفت.» (باحق، ۱۳۸۵: ۱۶) اما مفهوم آزادی در دوران مشروطه تقریباً به مفهوم دموکراسی غربی نزدیک میشود و بر رویهم به این معنیست که مردم علاوه بر این که از

نظر فردی حقوق و آزادی‌هایی دارند، از نظر اجتماعی نیز مختارند سرنوشت سیاسی و اقتصادی خود و سرزمین خود را معین کنند.

صفازاده نیز هم آواز با شاعران معاصر خود فریاد آزادی سر میدهد و دخالت و نفوذ استعمارگران را به امور داخلی کشورهای جهان سوم محکوم میکند:

«ما شاکیان / ما زخم خوردگان / ما قله‌های غربت و تنهایی / جویندگان حشمت آزادی / در دستمان فقط / فسانه و تاریخ مانده است / از آن چه خواستیم / چرا که در مصاف عقابان بودیم / عقابهای نقشه جغرافی / عقابهای شکاری / شکار ماده و معنا / شکار سکه و آزادی» (مردان منحنی، ص ۷)

یا در جایی دیگر میگوید:

«شما که طالب آزادی هستید / همواره گامهای اجانب / اعصابتان را / لگدکوب کرده است / زندان و روزه / جنگ و گریز / پیمان اعتراض / بر ضد اتحاد تعرض / این رشته طلوع و غروب / برنامه شبانه روز شماست.» (دیدار صبح، ص ۳۲)

شاعر در شعر سبزه، آزادی را معیار سبزه‌هایی گرفته است که از جای پای چکمه ستمشاهی (سردی و سختی سیمانی) از زمین سر میزند:

«آن سبزه / کز ضخامت سیمان گذشت / و قشر سنگی را / در کوچه شبانه بابل / تا منتهای پرده بودن / شکافت / آن سبزه زندگانی بود / آن سبزه زندگانی بود / و پای باطل تو / آن پای بویناک / با چکمه‌های کور / آن سبزه را شکست / آن سبزه / رویش آزادی / آن سبزه / آزادی بود» (سفر پنجم، ص ۷۹)

اما او همواره امیدوارست که در راه رسیدن به آزادی فتح نهایی با آنها خواهد بود:

«ما راه را دنبال میکنیم / دنبال این همه تابوت سرخ / بر شانه‌های روشن حق / ما راه را / دنبال میکنیم / و فتح با ما خواهد بود.» (دیدار صبح، ص ۳۶)

۲- اندیشه‌های اجتماعی

درونمایه‌های اجتماعی از جمله مهمترین رویکردهای شعری ایران از مشروطه تاکنون بوده است. هر چند در گذشته شعری ما نیز این مسئله مسبوق به سابقه بوده اما شعر نو گرایش به این درونمایه‌ها را بیشتر کرد. منوچهر آتشی در این زمینه میگوید: «شعر نو هم مثل همه

مقوله‌های فرهنگی در ارتباط تنگاتنگ با مسائل اجتماعی زمانه بود و به پرسشها و خواسته‌های مردم سریعتر، محکمتر و پرشورتر پاسخ میداد. «(کرونی، ۱۳۸۶: ص ۳۴) بازتاب پویایی موضوعات اجتماعی در شعر نیمه دوم سده نوزدهم و بعداً در شعر دوره مشروطیت پیدایش و گسترش شعر اجتماعی را سبب گردید. وجه مشخصه این شعر، عمیقاً اجتماعی بودن آنست. که از ژرفای جامعه نشات میگیرد و با آگاهی از رسالت هنر به تصویر زندگی و مناسبات اجتماعی میپردازد. «همچنانکه شعر محصول کار شاعر هنرآفرین است، شاعر نوپرداز نیز محصول هنرمندانه جامعه است» (تراپی، ۱۳۷۹: ص ۵۲) درحالیکه «نتیجه جدایی هنرمند از جامعه، گرایش روز افزون به دنیای باطنی و خیال پردازی است. خویشتن بینی، دیدگان درون بین را بر عالم واقعی مینندد، تا آنجاکه هنرمند خود را مدار زندگی و مرکز ثقل عالم میندازد.» (پرهام، ۱۳۴۵: ص ۱۸)

بخشی دیگر از اشعار طاهره صفارزاده مشتمل است بر بیان مضامین اجتماعی. «من شعری» او در این گونه اشعار، اجتماعی است یعنی او در بطن جامعه محو شده و اگر فریادی و اعتراضی بیان میدارد، برخاسته از قلبهای مردمیست که او نماینده آنهاست.

بیان دردهای اجتماع بشری از کسانی برمی آید که از رویرو شدن با واقعیات زندگی و دردهای حاکم بر اجتماع هراسی نداشته باشند. از آنجائیکه صفارزاده ناظر حساس و دقیقی بزمان معاصر خویش است، کاملاً طبیعی است، اگر اثرش از مسائل و واقعیات اجتماعی متأثر باشد. او همواره تحت تأثیر رخدادهای اجتماعیست و این رخدادهای یکی از زمینه‌های مهم آفرینش اشعار او هستند. مثلاً شعر «سفر اول» جواب طبیعی شاعری آگاه نسبت به مسائل زمان خودست؛ شاعری که مسائل اجتماعی مهمترین مشغله فکری اوست. و شاید به همین دلیلست که خود را با شاعری بی تفاوت مقایسه میکند:

« و شاعر خوشبختی را در شهرم به یاد می آورم / که همیشه پایش را در پاشویه حوض میگذارد/ و در ازدحام صدای گنجشکان/ سببهای مهربانی را گاز میزند.» (طنین در دلتا، ص ۱۳)

اینچنین است که او خود را شاعری متعهد به اجتماع میداند که در برابر مردم مسئولیت دارد. در سرتاسر شعر او جایی نیست که مردم در آن حضور نداشته باشند. «شاعر اصیل در خارج از چهارچوب زمان و مکان خود نمیتواند وجود داشته باشد و اگر به زمان و مکان خود وفادار بماند و نماینده صمیمی نسل خود و انسانهایی که در کنارش زندگی میکنند

باشد، بدون تردید به زمانها و مکانهای دیگر نیز متعلق خواهد بود و از همین طریقت که شاعر اصیل فرصت جاودانگی پیدا میکند» (براهنی، ۱۳۷۱: ص ۸۶)

محور عمده بحث صفارزاده در این موضوع ترسیم کاستیها و نواقص اجتماعی ایرانست که بطور خلاصه به موارد زیر محدود میشود: فقر اقتصادی و بیماریهای اقتصادی، جهل و نادانی عوام، فساد اخلاقی رایج در اجتماع، فساد اداری، پایمال شدن ارزشهای اخلاقی، فقر فرهنگی، بی‌کفایتی دستگاه حکومت و از بین رفتن ثبات و امنیت اجتماعی. چنانکه ملاحظه میشود، نگاه دقیق صفارزاده فقط محدود به یک زاویه خاص از اجتماع نمیشود. بلکه از زوایای متعدد به جامعه نگریسته و اشکالات هر بخش را بدرستی تشخیص داده است. او خود در مورد این مشکلات میگوید:

«وضع اجتماعی وقتی مطبوع است که جامعه رنجور اقتصادی و دلتنگ بی‌عدالتی نباشد. اختلاف شدید طبقاتی، تبعیض و بیست برابر بودن حقوق مدیران نسبت به شهروندان عادی، نه تنها خلاف وعده‌های عدالت اسلامی است که زندگی را برای اقشار کم درآمد غیر ممکن ساخته» (رفیعی، ۱۳۸۶: ص ۲۸۴)

در میان مضامین اجتماعی اشعار او، انتقاد اجتماعی برجسته‌تر است. منتها این انتقادات گاه مستقیم است و گاه غیرمستقیم. نکته مهم در این زمینه اینست که انگیزه‌های وی در اینگونه اشعار هم اکثراً اجتماعیست تا فردی و او کمتر در اندیشه خویش و بیشتر در اندیشه مردم است:

«چرا باید این چنین لرزان و ترسان باشیم / ما که در محاصره مردان هستیم / مردان پاسبان
مردان تاجر مردان امنیت / مردانی که در بیمه نامه‌هاشان بسته‌بندی شده‌اند / مردانی که
پرده‌ها را می‌آویزند / مردانی که پشت پرده‌ها به کمین مینشینند» (سد و بازوان، ص ۳۵)
در جایی شاعر از قراردادهای اجتماعی بوروکراسی که به تخریب روح انسانها پرداخته، دوری میگزیند:

«در راهروهای دراز همکارانم در جازنان بهم میرسند / با آنها پنجره‌های بسته و هوای
بیست تا بیست و پنج درجه را شریک بوده‌ام / همکارانم در جازنان بهم میرسند و داوری
میکنند / او ازین پس چطور زندگی خواهد کرد / بدون مرخصی سالانه / بدون قهوه
ساعت ده صبح / بدون رئیس» (همان، صص ۳۷ و ۳۸)

شاعر در جامعه‌ای زندگی میکند که تلاشهای فکری و عقلی از هر سو به بن بست رسیده است، در نتیجه گاهی میکوشد تا با اتکا به شورهای عاطفی در عالم خیال برای خود جهانی زیبا بیافریند، تنها نتیجه مثبت چنین شعری شاید این باشد که بطور غیر مستقیم مردم را نسبت به ایستایی نسبی شرایط اجتماعی و زشتیهای جامعه خود حساس کرده به انهدام وضع موجود برمیانگیزاند:

«ایوان خانه‌ام / به وسعت قبری است / از آفتاب و خاک / نشسته‌ام به وسعت قبر / و منتظرم / که دست رهگذری / ادامه دستانم باشد / و قفل خانه را بگشاید / ... / در این سکون سکوت آلود / پیکار پلکان را / یاران بر خود / هموار میکنند / با رنج این خبر سالهای سال / امروز هم هوا دوباره گرفته است / امروز هم هوا دوباره خراب است» (سفر پنجم ، صص ۶۸ و ۶۹)

صفارزاده فرزند اجتماعست. اجتماع و انسان را دوست میدارد و همواره خود را در میان مردم میبیند، زندگی خود را وقف اجتماع میکند و مردانه در کنار مردم به جنگ سیاهی برمیکوزد و در این راه سختیها و شکنجه‌ها میبیند. از اینرو شعر او بیشتر جنبه و روح اجتماعی پیدا میکند. «شعر اجتماعی باید از حس مسئولیت اجتماعی سرچشمه بگیرد و این حس مسئولیت باید واقعی و با روح و خون شاعر درآمیخته باشد و گرنه غیر اصیل است و شعریست بی ارزش و بی تأثیر.» (زرین کوب، ۱۳۵۸:ص ۱۲۴)

«وقتی که صاعقه میبارد / از هر سو / چگونه اغتشاش الفبا را / به نظم درآورم / حروف ذهن / پراکنده است / ما زیر اینهمه آوار مانده‌ایم...» (دیدار صبح، ص ۴۴)

یکی از نکات مهم در مورد اشعار اجتماعی صفارزاده اینست که او صرفاً به مشکلات اجتماعی ایران نپرداخته ، بلکه دغدغه تمام جوامع بشری را داشته است . قرن بیستم شاهد آزاد شدن توده‌های عظیم مردم در سرتاسر جهان، از زیر یوغ استبداد، استعمار و ظلم بوده است و شاعر که در کنار اینها، موقعیت شریف اجتماعی خود را کشف کرده بود، باید نماینده اصیل آرزوهای انسانی این توده‌های مردم میشد و باید میکوشید تصویری دقیق از آن حقیقت برتر اجتماعی را به این مردم نشان دهد. او در «سپیدی صدای سیاه» (همان ، ص ۱۵۹) به جریان ژوهاسبورک میپردازد، در «شیکاگو» (سد و بازوان ، ص ۴۱) از

گرنیکایی نه در اسپانیا میگوید. در «از معبر سکوت و شکنجه» تقدیم به ارتش جمهوری خواه ایرلند، با عنوان مرثیه‌ای برای بابی ساندز میگوید:

«راه شما و ما و خلق فلسطین / راه تمام خلقهای تحت ستم / از معبر شکنجه‌های سلطه / بهم پیوسته است» (دیدار صبح، ص ۳۶)

از اینرو جامعه‌گرایی و مردمگرایی در شعر صفارزاده در حوزه قلمرو جغرافیایی خاص نمیگنجد. از کودکان و زنان و مردان ساده جنوب ایرانی گرفته تا آنسوی سرزمینهای دوردست، از قبیل: ایرلند، فلسطین، آرژانتین و ... را در برگرفته است.

در ذیل مهمترین مسائل اجتماعی در شعر صفارزاده برای شرح بیشتر می‌آیند:

مهمترین مسائل اجتماعی در شعر صفارزاده

۲-۱- علم و دانش:

پیشرفتهای علمی و به تبع آن، جلوه‌های گوناگون مدنیت، هر چند تا اندازه زیادی در رشد اقتصادی کشورها و رفاه مادی افراد بشر تأثیرگذار بود، کم کم زمینه افول اصول اخلاقی و معنویت را فراهم کرد. رفاه و آسایشی که زائیده این پیشرفتهای بود بتدریج انسان را از توجه به دین و معنویت بازداشت و رفته رفته روح بشر دوستی و صلح‌طلبی از جوامع رخت بر بست. از طرفی رشد صنایع نظامی و ساخت و تولید هزاران نوع سلاح جنگی امکان قدرت‌طلبی و کشورگشایی بعضی از کشورها را فراهم کرد و فجایعی چون جنگ جهانی اول و دوم را بوجود آورد. صفارزاده نیز از علم و تمدنی که رهاوردی جز دشمنی و بیگانگی انسانها با یکدیگر ندارد بیزاری میجوید:

«دانش / همچون تباهی / همچون ظلم / باوج خویش رسیده / دانش / همچون شرف / همچون عقیده / همچون فنون رایج مزدوری / در معرض خرید و فروش است.» (دیدار صبح، ص ۱۴۷)

در جایی دیگر میگوید:

«دانشوری / دانشمندی / که کیف به دست / شبانه روز / دنبال پول برای پول / دوان است / او هم / کورانه / و دستیارانه / دیوارهای مرزهای سیاسی را میسازد / انباراسلحه را پر میکند» (در پیشواز صلح، ص ۱۳۰)

صفارزاده معتقدست که دانش امروز بیشترین کمک را به فاتحان قلعه بیداد کرده است و چراغی در دست رذالت نفس اماره داده است، جنگهای هسته‌ای خطری بزرگ برای حیات کره ارض است که به ظالم و مظلوم، صغیر و کبیر رحم نمیکند و اینها مجموعاً دستاوردهای علمی بشرند که به نابودی حیات می‌انديشند، علمی که نه تنها به پرسشهای هستی پاسخ نداد، بلکه بیش از پیش انسان را بعرضه زوال کشانده است:

«اهل معاد هم / اهل رفاه و معاش است / سپاس نعمتها را باید داشت / سپاس نعمتها را انسان میدارد / پس قدر برق را میداند / و قدر فریزر را / و قدر سرعت طیاره را / اما در زیر آسیاب بی مروت بمب / زبان و مغز آرد شده / چگونه شکر بگوید / و زانوان قطع شده / چگونه پیش پای مخترع موشک / به احترام به پا خیزد.» (همان، ص ۱۱۸)

یا:

«در معرفت / تلاوت بیداری / و دفع تخدیر است / افیون عالمان ماده‌گرا / در نضح دانش مرگ‌آور / در کشف عالم اشیا / در کسب قدرت و مال / و در تجسم بزرگی دنیا است / علم جدا شده از ایمان / در سازمان فاسد سوداگران / طراح آلت قتاله هاست» (همان، ص ۱۲۸)

و یا در جایی دیگر میگوید:

«در باغهای اول پیروزی / دانش عجیب شکوفا شد / عجیب درخشید / ولیک / دولت مستعجل / اسیر خودنمایی و فخر / اجیر ماده پرستان شد / و حق شادکامی انسان / به تلخکامی پیوست» (همان، ص ۱۱۷)

۲-۲- صلح طلبی:

پیش از همه باید دانست که صلح به این معناست که هر کس به آنچه دارد قانع باشد و چشم طمع به مال دیگران نداشته باشد. متأسفانه طبیعت بشری افزون‌طلبی است، یعنی همیشه میخواهد بیش از دیگران داشته باشد و دست کم کمتر از دیگران نداشته باشد. چون این میل طبیعی در حال صلح ارضا نمیشود متوسل به جنگ میگردد و به همین جهت تا دنیا بوده بنا بقاعده آکل و ماکول قوی ضعیف را پایمال کرده و میکند.

صفارزاده در مورد صلح میگوید:

«معنای صلح چیست / در سرزمین من / در سرزمین تو / ... / معلولهای جنگ / که دنبال گمشده شان میگردند / پاهای گمشده / دستان گمشده / چشمان گمشده / معنای صلح را / بهتر میدانند» (همان ، ص ۱۳ و ۱۴)

صفا‌زاده معتقدست در این جامعه جهانی که ما در آن زندگی میکنیم تنها در گفتار صحبت از صلح است ، اما در واقعیت چیزی از صلح وجود ندارد . کسانی که ادعای صلح و آزادی را مطرح میکنند در عمل به شکل کشتارگران ظاهر میشوند، فریاد اعتراض او حتی سازمان ملل را هم در بر میگیرد، سازمانی که ادعای برقراری قانون برای صلح و دوستی میان کشورها را شعار خویش قرار داده، اما در عمل توسط قانون شکنان نادیده گرفته میشود.

«حاشیه پردازی در گفتار / با کاربرد لفظ دموکراسی / به مقصد دموکراسی / مقام اصطلاحی خود را اعلام کرده است / ما / در عصر استحاله اصطلاحات زندگی میکنیم / وعده دهندگان بخشش آزادی / در هیات کشتارگران / ظاهر میشوند / ... / چون سازمان ملل / این پایگاه سرپرستی قانون / قرار بود توسط قانون شکنان / نادیده گرفته شود...» (روشنگران راه، صص ۱۴۸ و ۱۴۹)

«صلح و ادبیات» عنوان کنفرانس بین‌المللی گینه بود که در سال ۱۳۶۹ در آن کشور برگزار شد، صفا‌زاده در شعر «در پیشوار صلح» به این موضوع پرداخت:

«باید به داوری بنشینیم / شوق رقابتی است / در بین واژه‌ها و عبارتها / و هر کدام میخواهند / معنای صلح را / مرادف اول باشند» (در پیشوار صلح ، ص ۹)

در ادامه اشاره دارد به اینکه برگزاری چنین همایشها و کنفرانسها و نوشتن در مورد صلح و دوستی هیچ سودی ندارد بلکه مهم آنست که صلح واقعی در جهان بوجود آید:

«بفرض / قلم بوساطت برخیزد / در هرج و مرج دادوستدها / مرثیه‌ای برای شور و جذب همدلی زودپا / در سوگ گمشده‌ها / خواهد نوشت / همین و دیگر هیچ» (همان ، ص ۱۵)
او تنها راه برقراری صلح را بازگشت به دین و معنویات میدانند که در دنیای جدید نادیده گرفته شده است:

«صلحی که اندرون بشر میجوید / در مامن شناختن «او» ست.» (همان ، ص ۱۶)

۲-۳- مبارزه با مفاسد اجتماعی:

مبارزه با مفاسد و آسیبهای اجتماعی یکی دیگر از موضوعاتیست که طاهره صفارزاده به آن میپردازد. در این مورد شاعر فریاد اعتراض سر میدهد. اعتراض به بی توجهی اربابان مملکت نسبت به مشکلات مردم و رواج فساد و بی بند و باری در عرصه‌های مختلف حکومتی.

یکی از این مفاسد اجتماعی موضوع «پارتی‌بازی» است که صفارزاده بسیار روی آن تأکید کرده است:

«در نزدیکی یک مترو به عابری تنه زدم / او گفت ببخشید / در لحظه توقف حرفی باید زد پرسیدم / آقا در شهر شما برای رسیدن آیا / باید کسی را دید / باید با کسی ساخت / باید کسی را از پا انداخت» (طنین در دلتا، ص ۲۳)

یا در جای دیگر میگوید:

«دوست من رئیس شده ست / دوست دوست من رئیس شده ست / دوست دوست دوست من رئیس شده ست» (همان، ص ۴۴)

شعر «کودک قرن» او آینه ایست از وضعیت فاسد اجتماعی آنروز. این شعر فریادی است علیه تهاجم بی‌امان بر ضد ارزشها که حتی عاطفه مادری را تحت الشعاع قرار میدهد و تنهایی و ناایمنی کودک را در برابر مادری که از طبیعت خود خارج شده، نشان میدهد. روح زمانه و در عین حال فساد دوران گسست سلول خانواده و رهاشدگی و نگونبختی کودک استعاره‌ای از بی‌سرپرستی زمانه‌ایست که آغوش گرم نگهبان را از دست داده است. «شام دیگر چون که خواب آید درون دیده او / پرسد از خود باز امشب مادرم کو / بانگ آرامی درون گوش او آهسته لغزد: / مادرت اینجاست / در سرای رنگی شب زنده داران / در هوای گرم و عطرا میز یک زندان / قامت آن مادر زیبا به گرد قامت بیگانه‌ای / پیچان و دستش گردن آویز است» (رهگذر مهتاب، ص ۲۳)

یا مفاسدی مانند رشوه و رانت:

«طرد مدار دانایی / بازار رشوه و رانت را / سامان بخشیده.» (از جلوه‌های جهانی، ص ۲۷)

«دروغ و رشوه و رانت / چشمان خیر خواه خرد را / در مقدم نظام جهانی / از جاده‌های زندگانی انسان / تبعید کرده‌اند» (همان، ص ۲۲)

نتیجه:

از آنچه گفت شد میتوان نتیجه گرفت که در شعر صفارزاده، جانبداری از اندیشه یا حضور تفکر در شعر امری جدیست، بطوریکه او شعر خود را بطور کامل در خدمت عقاید و اندیشه‌های خود بکار میبرد. او شاعریست اندیشمند و متفکر، همه چیز در دیدگاه او در عمق اندیشه رنگ شعر میگیرد و گویی در عمق تجربه‌های واقعی خود را با آمیزه‌ای از تفکر به شعری سخت محکم، دقیق و عمیق تبدیل میکند. او تفکر و اندیشه را بر عاطفه و احساس مقدم میدارد و این زمانیست که شاعر برای خود رسالت و تعهدی قائل باشد. از اینروست که همواره در مقابل ظلم و ستم و استعمار و استثمار می‌ایستد. زمانیکه در جامعه ظلم و ستم بیداد میکند، او نمیتواند سکوت اختیار کرده و بقول معروف در برج عاج نشسته و شاهد این حوادث باشد، زیرا وظیفه‌ای بر دوش خود میبندد که باید به آن عمل کند و آن، مبارزه با ظلم و فساد و تباهی است. و از اینروست که دامنه انتقاد و اعتراض در شعر او قابل توجه است، بطوریکه او نگاهش را متوجه همه اشخاص، طبقات و ابعاد مختلف اجتماعی میکند و هیچ نهادی از جامعه از تیر انتقاد و اعتراض او در امان نمیماند. اینگونه است که شعر او بیان‌کننده مضامین انتقادی ملتش و دیگر ملیتهاست.

فهرست منابع:

- ۱) احمدی، پگاه (۱۳۸۴)، شعر زن از آغاز تا امروز، چاپ اول، تهران: نشر چشمه.
- ۲) براهنی، رضا (۱۳۷۱)، طلا در مس، چاپ اول، تهران: ناشر نویسنده.
- ۳) پرهام، سیروس (۱۳۴۵)، رئالیسم و ضد رئالیسم، چاپ سوم، تهران: انتشارات نیل.
- ۴) ترابی، علی اکبر (۱۳۷۹)، جامعه‌شناسی ادبیات: شعر نو و تکامل اجتماعی، چاپ دوم، تهران: انتشارات فروغ آزادی.
- ۵) خوبی، اسماعیل (۱۳۵۶)، جدال با مدعی، چاپ اول، تهران: انتشارات جاویدان.
- ۶) رفیعی، محمد علی (۱۳۸۶)، بیدارگری در علم و هنر: شناختنامه طاهره صفارزاده، چاپ اول، تهران: انتشارات هنر بیداری.
- ۷) زرین کوب، حمید (۱۳۵۸)، چشم انداز شعر نو فارسی، تهران، انتشارات توس.
- ۸) زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۴۶)، شعر بی دروغ شعر بی نقاب، چاپ سوم، تهران: انتشارات جاویدان.

- ۹) سارتر، ژان پل (۱۳۵۶)، *ادبیات چیست*، ترجمه ابوالحسن نجفی و مصطفی رحیمی، چاپ پنجم، تهران: انتشارات کتاب زمان.
- ۱۰) _____، _____ و کامو، آلبر و لوکاج، گورکه، (۱۳۵۶)، *ادبیات و اندیشه* (مجموعه مقاله)، گزیده و ترجمه مصطفی رحیمی، تهران: انتشارات زمان.
- ۱۱) سعد، جويا بلوندل (۱۳۸۲)، *عرب ستیزی در ادبیات معاصر ایران*، ترجمه فرناز حائری، چاپ اول، تهران: نشر کارنگ.
- ۱۲) شفیع کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۳)، *ادوار شعر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت*، چاپ دوم، تهران: انتشارات سخن.
- ۱۳) _____، _____ (۱۳۶۸)، *موسیقی شعر*، تهران: انتشارات آگاه.
- ۱۴) _____، _____ (۱۳۵۲)، *تلقى قدما از وطن، الفبا، ج ۲*، تهران: ص ۱ تا ۲۶.
- ۱۵) صفار زاده، طاهره (۱۳۸۶)، *رهگذر مهتاب*، چاپ پنجم، تهران: انتشارات هنر بیداری.
- ۱۶) _____، _____ (۱۳۸۶)، *دفتر دوم*، چاپ پنجم، تهران: انتشارات هنر بیداری.
- ۱۷) _____، _____ (۱۳۸۶)، *سد و بازوان*، چاپ چهارم، تهران: انتشارات هنر بیداری.
- ۱۸) _____، _____ (۱۳۸۶)، *طنین در دلنا*، چاپ پنجم، تهران: انتشارات هنر بیداری.
- ۱۹) _____، _____ (۱۳۸۴)، *سفر پنجم*، چاپ پنجم، تهران: پارس کتاب.
- ۲۰) _____، _____ (۱۳۸۶)، *مردان منحنی*، چاپ دوم، تهران: انتشارات هنر بیداری.
- ۲۱) _____، _____ (۱۳۸۶)، *بیعت با بیداری*، چاپ چهارم، تهران: انتشارات هنر بیداری.
- ۲۲) _____، _____ (۱۳۸۴)، *دیدار صبح*، چاپ دوم، تهران: پارس کتاب.
- ۲۳) _____، _____ (۱۳۸۶)، *در پیشواز صلح*، چاپ دوم، تهران: انتشارات هنر بیداری.
- ۲۴) _____، _____ (۱۳۸۴)، *روشنگران راه*، چاپ اول، تهران: ناشر برگ زیتون.
- ۲۵) _____، _____ (۱۳۸۶)، *از جلوه های جهانی*، چاپ اول، تهران: انتشارات هنر بیداری.
- ۲۶) _____، _____ (۱۳۸۳)، *سالار صبر*، فصلنامه شعر، شماره ۳۷، تابستان ۱۳۸۳، ص ۱۶.
- ۲۷) فرغانی، سیف (۱۳۷۴)، *دیوان*، تصحیح ذبیح الله صفا، چاپ دوم، تهران: انتشارات فردوس.
- ۲۸) کرونی، هاشم (۱۳۸۶)، *با زبان ساده گلهای قاصد*، الفبا، سال چهارم، ش ۲۲، بهمن و اسفند، ۱۳۸۶، ص ۳۴.
- ۲۹) مشرف آزاد تهرانی، محمود (۱۳۶۶)، *هنر و ادبیات امروز*، به کوشش ناصر حریری، بابل: انتشارات کتابسرای بابل.
- ۳۰) موحد، ضیاء (۱۳۸۵)، *شعر و شناخت*، چاپ دوم، تهران: انتشارات مروارید.
- ۳۱) یا حقی، محمد جعفر (۱۳۸۵)، *جویبار لحظه ها*، چاپ هشتم، تهران: انتشارات جامی.